



Metaphysics
University of Isfahan E-ISSN: 2476-3276
Vol. 14, Issue 2, No. 34, autumn and winter 2022
(Research Paper)

Compatibility of Moral Principles with Context-Dependence

SeyyedAli Asghari^{*}

Assistant Professor, Department of Studies of Applied Ethics, Research Centre for Ethics and Education, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.
drghobar@gmail.com

Abstract

In this article, I, firstly, articulate a particularistic metaphysical ground and stress that it is plausible: the moral relevance of act-descriptions is variable according to the particular situation; positive valence and negative valence of act-descriptions can change in different situations. But, secondly, I explain against the particularist that moral principles are compatible with the context-dependence of the moral relevance of act-descriptions in at least two respects. a) Moral principles are indeterminate in acting on them because practical principles fundamentally do not (completely) determine the action. In each particular situation we should judge which act-token to do or which way of avoiding an action to implement. Applying moral principles requires context-sensitivity. b) Moral principles are defeasible. Defeasibility of practical principles, of which moral principles are a kind, means that we can block following them in a particular situation. Moral principles as extended determinations are not abandoned or refuted if we cannot in a particular situation act on them. Blocking moral principles is acceptable at least under two conditions. First, when a moral principle does not include some situations. Second, when acting on a moral principle is in conflict with acting on another moral principle or principles.

Keywords: act-descriptions, moral relevance, indeterminateness, defeasibility, moral judgement.

^{*} Corresponding Author

This is an open access article under the CC-BY-NC-ND 4.0 License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



[10.22108/MPH.2022.133443.1412](https://doi.org/10.22108/MPH.2022.133443.1412)





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



دوفصلنامه علمی متافیزیک

سال چهاردهم، شماره دوم (پیاپی ۳۴)، پاییز و زمستان، ص ۳۹-۵۵

تاریخ وصول: ۱۴۰۱/۲/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۱۶

(مقاله پژوهشی)

سازگاری اصل‌های اخلاقی با موقعیت‌وابستگی

سیدعلی اصغری^۱: استادیار، گروه پژوهشی مطالعات کاربردی اخلاق، پژوهشکده اخلاق و تربیت، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات

فرهنگی، تهران، ایران

drghobar@gmail.com

چکیده

در این مقاله نخست یک مبنای متافیزیکی جزئی‌گرایانه بیان می‌شود و بر وجاهت آن تأکید می‌شود: مناسبت اخلاقی توصیف‌های عمل، براساس موقعیت تغییرپذیر است؛ امتیاز مثبت و امتیاز منفی توصیف‌های عمل، در موقعیت‌های مختلف می‌تواند تغییر کند؛ دوم اینکه در مخالفت با جزئی‌گرا تبیین می‌شود که اصل‌های اخلاقی دست‌کم از دو نظر قابلیت سازگاری با موقعیت‌وابستگی مناسبت اخلاقی توصیف‌های عمل را دارند: الف) اصل‌های اخلاقی در جریان اعمال، سیال هستند؛ چون اساساً اصل‌های عملی، عمل را (کاملاً) مشخص نمی‌کنند. ما در هر موقعیت جزئی باید تشخیص دهیم که کدام فرد-عمل را انجام دهیم یا کدام طریق خودداری از یک عمل را اعمال کنیم. اعمال اصل‌های اخلاقی، نیازمند حساسیت به موقعیت است؛ ب) اصل‌های اخلاقی، لغوپذیر هستند. لغوپذیری اصل‌های عملی که اصل‌های اخلاقی از آن جمله‌اند، به این معنی است که می‌توانیم جلو عمل به آنها را در یک موقعیت جزئی بگیریم. اصل‌های اخلاقی به مثابه عزم‌های مدید، اگر ما نتوانیم در یک موقعیت جزئی به آنها عمل کنیم کنار گذاشته نمی‌شوند یا باطل نمی‌شوند. مسدودکردن اصل‌های اخلاقی دست‌کم در دو صورت پذیرفتنی است. یکی در صورتی که شامل برخی موقعیت‌ها نشوند؛ دوم در صورتی که اعمال یک اصل اخلاقی با اعمال اصل یا اصل‌های اخلاقی دیگر در تعارض باشد.

واژگان کلیدی: توصیف‌های عمل، مناسبت اخلاقی، سیالیت، لغوپذیری، تشخیص اخلاقی.

^۱ نویسنده مسئول



جزئی‌گرایی اخلاقی مربوط است به ساختار قلمرو اخلاق (برای مثال، دنسی در: Dancy, 1993: ch. 5-6). جزئی‌گرایان معتقدند ما نباید نظریه‌پردازی اخلاقی را پروژه بیان و دفاع از اصل‌های اخلاقی محتوایی درباره درستی و نادرستی اعمال، ارزش وضعیت‌ها، منصفانه بودن نظم‌های اجتماعی و قس علی‌هذا بدانیم. در تعریفی که دنسی از جزئی‌گرایی درباره اخلاق می‌کند، به این دو جنبه چنین اشاره می‌کند: «جزئی‌گرایی اخلاقی در شدیدترین قرائتش، این ادعا است که هیچ اصل اخلاقی قابل دفاعی وجود ندارد، [و این ادعا] که فکر اخلاقی کاربست اصل‌های اخلاقی بر موقعیت‌ها نیست...» (Dancy, 2009). این دو بحث از آن‌رو تفکیک‌پذیر است که ساختار فکر اخلاقی یک چیز است، و ساختار قلمرو اخلاق چیزی دیگر. می‌توان هستی‌روابط متافیزیکی‌ای را که تشکیل‌دهنده قلمرو اخلاق هستند، از اینکه ما در فکر اخلاقی مان درباره آنها چه نظری داریم، جدا کرد. این سؤال بامعنی و معقول است که «آیا فکر اخلاقی واقعا حاکی از واقعیت اخلاقی است؟»؛ اما این تمایز مفهومی یا منطقی، به معنی انکار روابطی نیست که این دو ساختار می‌توانند داشته باشند. نگارنده در مقاله حاضر می‌خواهد نخست یک مبنای متافیزیکی جزئی‌گرایی اخلاقی را که با جنبه شناخت‌شناسانه رابطه دارد، تبیین کند. آن مبنای متافیزیکی، این است که مناسبت اخلاقی توصیف عمل، به موقعیت وابسته است. دوم می‌خواهد به چالش شناخت‌شناسانه‌ای که جزئی‌گرا براساس آن برای عام‌گرا مطرح می‌کند، پاسخی بدهد. چالش شناخت‌شناسانه این است که اصل‌های اخلاقی چگونه می‌توانند در فکر اخلاقی محوریت داشته باشند؛ درحالی‌که با موقعیت وابسته بودن مناسبت اخلاقی توصیف‌های عمل، ناسازگار هستند.

چنان‌که نگارنده در جای دیگری به تفصیل شرح داده است (اصغری، ۱۳۹۹)، در چند دهه اخیر، جایگاه اصل‌های اخلاقی در اخلاق، مورد پرسش واقع شده است و پژوهشگران مختلف فلسفه اخلاق با گرایش‌های مختلف، نقدهایی به نظریه‌های سنتی اخلاق مبتنی بر اصل‌ها وارد کرده‌اند. بنیادی‌ترین نقدها از آن محققان مشهور به جزئی‌گرایان اخلاقی بوده است؛ به‌طور مثال، دیوید مک‌ناطن می‌گوید: «اصل‌های اخلاقی در تلاش برای فهمیدن اینکه کدام عمل درست است، در بهترین حالت بی‌فایده هستند و در بدترین حالت مانع هستند» (McNaughton, 1988: 190). جانتن دنسی معتقد است «امکان فکر و تشخیص اخلاقی، وابسته به تدارک ذخیره مناسبی از اصل‌های اخلاقی نیست» (Dancy, 2004: 7). برخی جزئی‌گرایان، معتقدند هیچ اصل اخلاقی صادقی وجود ندارد. برخی جزئی‌گرایان معتقدند هیچ دلیل خوبی نداریم که معتقد باشیم اصل اخلاقی‌ای وجود دارد؛ برخی دیگر معتقدند حتی اگر اصل‌های اخلاقی وجود داشته باشد، ما نباید بر آنها تکیه کنیم. حدود مخالفت جزئی‌گرایان اخلاقی با نظریه‌های اصل‌مند اخلاق، و نیز مبانی مخالفت آنها، گوناگون بوده است.^۱ جزئی‌گرایی اخلاقی، به‌طور کلی دو جنبه دارد. یک جنبه، شناخت‌شناسانه است؛ یعنی درباره شناخت اخلاقی ما بحث می‌کند: جزئی‌گرایان درباره اخلاق معتقدند ما نباید در فکر و تشخیص اخلاقی به اصل‌های اخلاقی متکی باشیم؛ چون راهنمای ضعیفی برای انجام عمل درست هستند (برای مثال، دنسی در: Dancy, 1993: ch. 4). جنبه دیگر در

^۱ مک‌کیور و ریچ دسته‌بندی مفیدی از انواع گوناگون جزئی‌گرایی مطرح می‌کنند. نگاه کنید به: McKeever and Ridge, 2006: 3-

مناسبت اخلاقی ندارند. الیزابت انسکم قابل توصیف بودن عمل‌ها به‌انحای گوناگون را با مثال زیر روشن می‌کند (Anscombe, 2000: 37).

مردی دارد آب را به مخزنی پمپ می‌کند که آب آشامیدنی یک خانه را تأمین می‌کند. کسی راهی یافته است تا آبی را که پمپ می‌شود، به زهری کشنده آلوده کند. در این خانه گروه کوچکی از رؤسای حزبی که مشغول نابودکردن یهودیان هستند و احتمالاً می‌خواهند یک جنگ جهانی را ادامه دهند، مرتباً سکونت می‌کنند. مردی که آب را آلوده کرده محاسبه کرده که اگر این افراد کشته شوند، انسان‌های خوبی به قدرت می‌رسند که خوب حکومت خواهند کرد و زندگی خوبی برای همه مردم تأمین خواهند کرد. او این محاسبه و نیز مطالب مربوط به زهر کشنده را به مردی که آب را پمپ می‌کند، گفته است. مردی که آب را پمپ می‌کند، دارد چه می‌کند؟ آیا باید او را در حال کسب مزدش توصیف کنیم، یا در حال حمایت از خانواده‌اش، یا حرکت دادن هوا، یا کارکردن با پمپ، یا پرکردن مخزن آب، یا مسموم کردن ساکنان، یا نجات یهودیان؟

۲. مناسبت اخلاقی توصیف عمل و وابستگی آن به موقعیت

چنان‌که در قسمت پیشین مشخص شد، تفتن و تقوه به این مطلب که یک عمل می‌تواند به‌درستی به‌انحای گوناگون توصیف شود، پیش از ظهور جزئی‌گرایی اخلاقی وجود داشته است. در صورت‌بندی مبنای متافیزیکی مخالفت جزئی‌گرایان با اصل‌های اخلاقی می‌توان از مفهوم توصیف عمل کمک گرفت^۱: مناسبت اخلاقی توصیف‌های عمل،

پاسخ‌نگارنده این است که اصل‌های اخلاقی، چون دارای سیالیت در جریان اعمال هستند و لغوپذیر هستند، با موقعیت‌وابستگی مذکور سازگارند.

۱. نقش توصیف عمل در چستی عمل

هر عمل به‌انحای مختلفی توصیف می‌شود (البته با این شرط که مطابق با واقع و صادق باشد؛ وگرنه دیگر توصیف نخواهد بود). ویلیام راس اشاره می‌کند که «هر عملی به‌درستی قابل توصیف به‌انحای گوناگون است که شمار آنها نامشخص و اصولاً نامحدود است» (Ross, 2002: 42). توصیف عمل، معنایی بسیار وسیع دارد که توصیف پاسخ‌های عاطفی و مواضع ذهنی فاعل و توصیف ویژگی‌های منش فاعل را نیز شامل می‌شود. جی.ال. آستین می‌گوید: «اصولاً همیشه برای ما شدنی است که ... «آنچه من انجام دادم» را به‌انحای بسیار گوناگون توصیف کنیم یا درباره‌اش صحبت کنیم... انگیزه‌ها، نیت‌ها و عرف‌ها، تا چه حد باید جزء توصیف عمل باشند؟» (Austin, 1957: 26-27). مهم است که کدام توصیف‌های عمل را برگزینیم. وقتی ما عملی را توصیف می‌کنیم، بر جنبه‌های خاصی از آن تأکید می‌کنیم و بقیه را حذف می‌کنیم. اینکه بر کدام جنبه‌ها تأکید می‌کنیم و کدام جنبه‌ها را حذف می‌کنیم، به عوامل مختلفی بستگی دارد؛ از جمله هدفمان از توصیف عمل و اطلاعات زمینه‌ای که انتظار داریم طرف‌های صحبت‌مان داشته باشند. توصیفی که انتخاب کنیم بر ارزیابی اخلاقی عمل، اثر تعیین‌کننده می‌گذارد. ما اگر فاعلان اخلاقی خوبی باشیم، می‌کوشیم جنبه‌هایی را که دارای مناسبت اخلاقی می‌دانیم، حذف نکنیم، بر آن جنبه‌های عمل تأکید کنیم که معتقدیم اهمیت اخلاقی ویژه دارند، و جنبه‌هایی را حذف کنیم که به نظرمان می‌رسد

^۱ این مبنا بر اساس «دلیله‌ها» و «کل‌گرایی» درباره‌ی دلیله‌ها نیز صورت‌بندی شده است. اما اشکالات این صورت‌بندی نگارنده را

بر اساس موقعیت، تغییرپذیر است. به طور مثال، دنسی در برخی نوشته‌هایش دربارهٔ جزئی‌گرایی، بر مفهوم مناسبت اخلاقی^۱ تکیه می‌کند.^۲ او پرسش «اصل‌های اخلاقی با موقعیت‌های جزئی چگونه ارتباط دارند (یا چنان‌که جزئی‌گرا معتقد است، چگونه ارتباط ندارند)» (Dancy, 1982: 404) را پرسشی دربارهٔ «رابطهٔ بین مناسبت عام و مناسبت در یک موقعیت جزئی» (Dancy, 1983: 534) می‌داند. افزون‌براین، او فرایند توجیه اخلاقی را به‌عنوان فرایند توصیف یک عمل یا موقعیت مطرح می‌کند که بر جنبه‌های دارای مناسبت موقعیت تأکید می‌کند (Dancy, 1983: 546). دنسی از ما می‌خواهد که توصیف اخلاقی یک موقعیت را مانند توصیف زیبایی‌شناختی یک ساختمان تصور کنیم:

«فرض کنید من می‌خواهم برای کسی توضیح دهم که فلان ساختمان را چگونه می‌بینم... توصیف به‌معنی واقعی کلمه، این طور نیست که فقط از سمت چپ شروع کند و ادامه دهد تا به آخرین جنبه در سمت راست برسد. ممکن است از آن جنبه‌ای شروع کنیم که کانون ساختار معماری این ساختمان می‌دانیم... شاید این ساختمان باید اساساً یک مستطیل مسطح دیده شود که بقیهٔ جنبه‌ها در زمینهٔ آن قرار می‌گیرند؛ اما مکمل آن هستند... جنبه‌های کثیری از این ساختمان وجود خواهد داشت که اصلاً وارد این توصیف ما نمی‌شود...» (Dancy, 1993: 112-113).

وی تأکید می‌کند که مناسبت یا اهمیت اخلاقی یک توصیف، وابسته به موقعیت است: «موقعیت را عوض کنید تا ملاحظه کنید آنچه مهم بوده است،

ممکن است دیگر مهم نباشد یا نقشی متفاوت بازی کند» (Dancy, 1993: 115). وی به‌عنوان یک جزئی‌گرا می‌خواهد بگوید یک توصیف که ما از یک عمل جزئی دارای مناسبت اخلاقی می‌دانیم، ممکن است در موقعیت دیگر دارای مناسبت اخلاقی نباشد؛ هرچند صادق باشد. به طور مثال، فرض کنید یک عمل جزئی را «وارد آوردن درد بر کسی» توصیف می‌کنیم و این توصیف از آن عمل، بیشترین مناسبت اخلاقی را دارد. این به‌این معنی نیست که در همهٔ موقعیت‌هایی که در آن یک عمل را می‌توان «وارد آوردن درد بر کسی» توصیف کرد، باید آن را مناسب‌ترین توصیف عمل بدانیم. در مورد عمل پزشکی که یک بیمار را معالجه می‌کند، توصیف‌های مناسب، «کمک کردن کسی»، «انجام وظیفهٔ شغلی» و «نجات زندگی» است؛ هرچند توصیف این عمل به «وارد آوردن درد بر کسی» نیز صادق است.

از سوی دیگر، یک توصیف عمل که در موقعیت‌های مختلف مناسبت دارد، می‌تواند به‌انحای متفاوت مناسبت داشته باشد. به طور مثال، توصیف یک عمل به‌عنوان «لذت‌بردن»، می‌تواند به‌انحای متفاوت مناسبت داشته باشد. ممکن است من در یک موقعیت، فرد بیماری را توصیف کنم که از حضور عیادت‌کنندگان در بیمارستان لذت می‌برد و در یک موقعیت دیگر شکنجه‌گری را توصیف کنم که از وارد آوردن درد بر شکنجه‌شونده بی‌گناهِش لذت می‌برد. در موقعیت اول، توصیف «لذت‌بردن»، در کل تصویر من از موقعیت به‌عنوان یک «امتیاز مثبت» اخلاقی عمل می‌کند؛ اما در موقعیت دوم، به‌عنوان یک «امتیاز منفی» اخلاقی عمل می‌کند؛ یعنی لذتی که شکنجه‌گر از فعالیتش می‌برد، عملش را بدتر می‌کند.

نگارنده معتقد است در درستی این مطلب که مناسبت اخلاقی توصیف‌های عمل‌ها به موقعیت

رهنمون شده است به این که صورت‌بندی بر اساس توصیف عمل را مرجح بدارم. نگاه کنید به: اصغری، ۱۳۹۹: فصل اول.

¹ moral relevance

² Dancy, 1983; 1982; 1981. نگاه کنید به:

عام دارند. به‌طور مثال، اصل «عهدهایت را نشکن» در برابر عمل‌هایی که مصداق توصیف «شکستن عهد» هستند، موضع منفی می‌گیرد و به‌این‌سان فرض می‌کند که این توصیف عمل مناسبت اخلاقی عام دارد. جزئی‌گرا دقیقاً همین مطلب را نمی‌پذیرد که برخی توصیف‌های عمل، مناسبت اخلاقی عام داشته باشند.

از نظر جزئی‌گرا، اینکه یک عمل جزئی می‌تواند به‌نحوی توصیف شود که مصداق نوع عمل مشخص شده در اصل باشد، به‌این معنی نیست که این توصیف عمل برای این عمل جزئی مناسبت دارد یا مهم است. به‌طور مثال، این اصل را در نظر بگیریم: «بر انسان‌ها درد وارد نیاید». اینکه یک عمل جزئی می‌تواند «وارد آوردن درد بر کسی» توصیف شود، به‌این معنی نیست که ما باید این توصیف را درباره‌ی این عمل جزئی دارای مناسبت یا دارای اهمیت بدانیم. می‌توان عمل پزشک یعنی درمان بیمار را «وارد آوردن درد» توصیف کرد و با این توصیف، عمل او زیر اصل فوق قرار می‌گیرد؛ اما چون این توصیف مناسبت ندارد یا حداقل در مقایسه با دیگر توصیف‌های همین عمل جزئی مناسبت کمتری دارد، اصل فوق ما را در این موقعیت به اشتباه می‌اندازد.

مدافعان نظریه‌های اصل‌مند اخلاق، علاوه بر اینکه فرض می‌کنند که برخی توصیف‌ها مناسبت اخلاقی عام دارند، درباره‌ی نوع عمل مربوطه موضع‌گیری اخلاقی عام می‌کنند. یعنی فرض می‌کنند که برخی انواع عمل به‌نحو عام الزامی، ممنوع، مجاز، ارزشمند و... هستند که به‌طور کلی در دو دسته «امتیاز مثبت اخلاقی» و «امتیاز منفی اخلاقی» جای می‌گیرند. اگر ما اصلی اخلاقی را بپذیریم که طبق آن لذت‌بردن اخلاقاً ارزشمند است، به نظر می‌رسد ناگزیریم بگوییم لذت حتی در موقعیت شکنجه‌گر دیگرآزار،

وابسته است، جای تردید نیست و بعید است کسی منکر آن شود. ایده‌ی کانونی در پس مبنای متافیزیکی مخالفت جزئی‌گرا با نظریه‌های اصل‌مند اخلاق، این است: یک توصیف که برای یک عمل مناسبت اخلاقی دارد، ممکن است برای عمل دیگر بی‌مناسبت باشد (هرچند صادق باشد) یا به‌گونه‌ای متفاوت مناسبت داشته باشد.

از سوی دیگر، عام‌گرایان قبول دارند که تشخیص‌های اخلاقی نیازمند حساسیت به موقعیت هستند؛ به‌طور مثال، جرمی بنتام می‌گوید: «در برخی شرایط حتی کشتن یک انسان ممکن است عملی مفید باشد. در شرایطی دیگر، گذاشتن غذا جلو او ممکن است مضر باشد» (Bentham, 1996: 79). با توجه به این نکات، چرا جزئی‌گرایان معتقدند که موقعیت‌وابستگی مناسبت اخلاقی، برای عام‌گرایان مسئله‌ساز است؟

۳. نظر جزئی‌گرا درباره‌ی عدم حساسیت اصل‌های اخلاقی به موقعیت

پاسخ این سؤال را باید در تفاوت تشخیص اخلاقی با اصل اخلاقی جست. جزئی‌گرا و عام‌گرا هر دو قبول دارند که در تشخیص اخلاقی، مناسبت توصیف‌های مختلف عمل به‌صورت وابسته به موقعیت تشخیص داده می‌شوند؛ اما درباره‌ی اصل‌های اخلاقی اختلاف دارند. ماهیت اصل‌های اخلاقی چیست؟ اصل‌های اخلاقی، حاوی توصیف نوع عمل هستند. اصل‌های اخلاقی یک توصیف عمل را دارای مناسبت اخلاقی می‌دانند و نسبت به این نوع عمل، موضع‌گیری می‌کنند. یعنی اصل‌های اخلاقی نوع عمل را تجویز می‌کنند، منع می‌کنند، توصیه می‌کنند یا محکوم می‌کنند. پیش‌فرض این موضع‌گیری این است که برخی توصیف‌های عمل، مناسبت اخلاقی

می‌دهد و به کل «حکایت»ی که من می‌خواهم دربارهٔ موقعیت بگویم.

نقد جزئی‌گرا این است که تأکید عام‌گرا بر اصل‌های اخلاقی، با وابستگی مناسبت اخلاقی توصیف‌های عمل به موقعیت سازگار نیست. به بیان دیگر، اصل‌های اخلاقی «حساس به موقعیت» نیستند. باید به جای اصل‌های اخلاقی، بر «تشخیص»^۱ اخلاقی که حساس به موقعیت است، تأکید و تکیه کرد. فاعلان اخلاقی با تصمیم‌گیری دربارهٔ موقعیت‌های جزئی مواجهند و نیاز دارند که نسبت به عمل‌ها، نهادها، و منش‌های جزئی حکم کنند. بر این اساس، اگر عام‌گرا بر آن است که اصل‌های اخلاقی را حفظ کند، چالش شناخت‌شناسانهٔ او این است که توضیح دهد اصل‌های اخلاقی چگونه با حساسیت به موقعیت تشخیص اخلاقی و با وابستگی به موقعیت مناسبت اخلاقی توصیف‌های عمل سازگار هستند. نگارنده در ادامهٔ مقاله بر آن است که نشان دهد اصل‌های اخلاقی دست‌کم از دو نظر قابلیت سازگاری با موقعیت‌وابستگی مناسبت اخلاقی توصیف‌های عمل را دارند و با حساسیت تشخیص اخلاقی به موقعیت قابل جمع هستند. این دو نظر عبارت‌اند از: سیالیت در جریان اعمال و لغوپذیری اصل‌های اخلاقی.

۴. سیالیت اصل‌های اخلاقی در جریان اعمال

سیالیت اصل‌های اخلاقی در جریان اعمال، نوعی از سیالیت اصل‌های اخلاقی است که خود ناشی از مواجه‌شدن اصل‌های اخلاقی با موقعیت است. این سیالیت، ناشی از این است که اصل‌های عملی، عمل را (کاملاً) مشخص نمی‌کنند؛ بنابراین، این سیالیت، محدود به اصل‌های اخلاقی نیست؛ بلکه در همهٔ انواع اصل‌های عملی، از جمله اصل‌های اخلاقی،

یک امتیاز مثبت اخلاقی است؛ اما برخلاف نظر عام‌گرا، به نظر می‌رسد در برخی موقعیت‌ها لذت یک امتیاز منفی اخلاقی است و ما می‌توانیم توصیف «لذت‌بردن» را برای پشتیبانی از حکم منفی اخلاقی دربارهٔ یک عمل جزئی در کار آوریم. برای مثال، اگر بگوییم «او متهم را شکنجه کرد و لذت برد!»، هدفمان از این توصیف که شکنجه‌گر لذت برد، این نیست که بگوییم عمل او یک جنبهٔ ارزشمند هم داشت؛ بلکه هدفمان این است که بگوییم لذتی که او از شکنجه‌کردن می‌برد، عمل او را بدتر می‌کند.

به نظر جزئی‌گرا، اصل‌های اخلاقی برخی انواع عمل را دارای مناسبت اخلاقی عام اعلام می‌کنند و از این طریق می‌توانند باعث شوند یک توصیف را در یک موقعیت جزئی درحالی‌که مناسبت ندارد یا به گونه‌ای دیگر مناسبت دارد دارای مناسبت بدانیم یا باعث شوند یک توصیف را خیلی مناسب‌تر از آنچه واقعاً هست، بدانیم. دنسی می‌گوید: «جزئی‌گرایی مدعی است که عام‌گرایی علت بسیاری از تصمیم‌های بد اخلاقی است که عامل آن، تلاش کژفهمانه و غیرلازم برای هماهنگ‌کردن آنچه در اینجا باید بگوییم با آنچه در موقعیتی دیگر گفته‌ایم است» (Dancy, 1993: 64). اصل‌های اخلاقی، تشخیص اخلاقی را خراب می‌کنند؛ چون سبب می‌شوند ما در موقعیت برخی توصیف‌ها را دارای مناسبت و برخی انواع عمل را الزامی، ممنوع، ارزشمند یا... بدانیم درحالی‌که چنین نیستند. این فرض که برخی توصیف‌های عمل مناسبت اخلاقی عام دارند، با این نظر که مناسبت اخلاقی «وابسته به موقعیت» است، تعارض دارد؛ زیرا این نظر به این معنی است که مناسبت اخلاقی داشتن یا نداشتن یک توصیف عمل و چگونگی مناسبت آن، به موقعیت جزئی‌ای وابسته است که عمل در آن رخ

¹ judgement

میان می‌آید و ما باید تشخیص دهیم که اصل‌های اخلاقی را در موقعیت‌های جزئی چگونه اعمال کنیم؛ بنابراین، سیالیت اصل‌های اخلاقی در جریان اعمال، باعث نیاز به تشخیص می‌شود.

در این نوع سیالیت، برخلاف سیالیت بافت باز، نقش تشخیص از طریق تفسیر مفهوم‌ها نیست؛ بلکه تشخیص، فرایند و جریان اعمال را انجام می‌دهد. (سیالیت بافت باز، چنان‌که نگارنده در جای دیگری توضیح داده است (اصغری، ۱۳۹۹: فصل دوم، قسمت ۱)، این است که طیف معانی مفهوم‌های به‌کاررفته در یک اصل اخلاقی باز است و برای اینکه مشخص کنیم آیا این اصل اخلاقی در یک موقعیت جزئی کاربست می‌یابد، لازم است که طیف معانی مفهوم‌های به‌کاررفته در آن را محدود کنیم. به‌طور مثال، اصل‌های اخلاقی «دروغ‌نگو» یا «موجودات حاس را شکنجه نکن» را در نظر بگیریم. در بسیاری از موارد، مفهوم دروغ و مفهوم شکنجه نیازمند هیچ تفسیری نیستند؛ چون شناسایی مصداق‌های آنها آسان است؛ اما مواردی وجود دارد که در آنها دیگر روشن نیست که آیا این مفهوم‌ها اطلاق می‌یابند یا نه؛ به عبارت دیگر، برخی عمل‌ها روشن نیست که آیا دروغ‌گفتن به حساب می‌آیند یا نه و برخی عمل‌ها روشن نیست که آیا شکنجه‌کردن به حساب می‌آیند یا نه. به‌طور مثال، آیا تعارف‌کردن^۱، دروغ‌گفتن است؟ آیا محروم‌کردن از خواب، شکنجه‌کردن است؟ بافت باز، همانند ابهام، باعث می‌شود که اطلاق یک مفهوم بر برخی موارد، نیازمند تفسیر باشد (که قسمی از تشخیص است) سیالیت در جریان اعمال، کاملاً متفاوت با سیالیت بافت باز است. برای توضیح این

وجود دارد. در قسمت ۳ گفته شد که اصل‌های اخلاقی، حاوی توصیف نوع اعمال هستند. اصل‌های اخلاقی، توصیف‌های عمل را دارای مناسبت اخلاقی مثبت یا منفی اعلام می‌کنند. اصل‌های اخلاقی درباره نوع اعمال موضع موافق یا مخالف می‌گیرند. اصل‌های اخلاقی عملی (که در ادامه، مکرراً درباره آنها سخن گفته می‌شود) زیرمجموعه اصل‌های عملی هستند.

اصل‌های عملی، از جمله اصل‌های اخلاقی، نوع اعمال را تجویز می‌کنند، منع می‌کنند، توصیه می‌کنند یا محکوم می‌کنند؛ اما ما در مقام عمل یعنی وقتی از اصل‌های عملی پیروی می‌کنیم و آنها را اعمال می‌کنیم، ناگزیریم فرد اعمال را انجام دهیم. چون **فرد-عمل‌های** گوناگون و متعددی می‌توانند یک نوع عمل را تحقق بخشند، پس اصل‌های عملی نمی‌توانند عمل را کاملاً یا دقیقاً «مشخص» کنند. به‌طور مثال، کسی که کمک به نیازمند را اصل خود قرار داده است، می‌تواند کمک به نیازمند را با رفتن به مغازه و خرید مایحتاج همسایه بیمارش انجام دهد، با مراقبت از کودک خویشاوندی که گرفتار است انجام دهد، با کار داوطلبانه در یک مؤسسه خیریه انجام دهد، با کمک مالی به سازمان‌های امداد‌رسان انجام دهد و قس علی‌هذا. اینکه اصل نیکوکاری، کدام فرد عمل را اقتضا می‌کند، به این بستگی دارد که چه کسی نیازمند چه چیزی است، چه وسایل و زمینه‌هایی برای کمک به نیازمندان وجود دارد، آیا کمک‌کنندگان دیگری وجود دارند و بسیاری دیگر از جزئیات موقعیت جزئی. این، سیال بودن اصل‌های اخلاقی در جریان اعمال است و معنای آن این است که اصل‌های اخلاقی، عمل را (کاملاً) مشخص نمی‌کنند. همین‌جا است که نقش قوه یا توانایی تشخیص به

^۱ منظور از تعارف کردن، آن رفتار فرهنگی ما ایرانیان است که وقتی پیشنهاد خوردن چیزی یا بهره‌مندی از امکانی را به ما می‌دهند، علی‌رغم این‌که راغب هستیم پیشنهاد را بپذیریم از قبول پیشنهاد خودداری می‌کنیم.

نکته، به‌طور مثال، اصل «دروغ نگو» را در نظر بگیریم. حتی در موقعیت‌هایی که معلوم است که یک گفته مورد پارادایمی و نمونه اصلی دروغ گفتن است و بنابراین، بافت باز مفهوم دروغ گفتن در آن تأثیری و موضوعیتی ندارد، معمولاً بیش از یک طریق برای خودداری از دروغ گفتن وجود دارد و ما وقتی فاعل اخلاقی هستیم، ناگزیریم که یکی از طرق خودداری از دروغ گفتن را اعمال کنیم؛ بنابراین، حتی اگر هیچ مفهوم سیال در حوزه اخلاق وجود نمی‌داشت، اصل‌های اخلاقی در جریان اعمال، سیال می‌بودند.

فقط اصل‌های عملی نیستند که عمل را (کاملاً) مشخص نمی‌کنند؛ بلکه در بحث‌های عقل عملی و فکر عملی مطرح می‌شود که انواع دیگری از عزم‌های عملی نیز هستند که عمل را (کاملاً) مشخص نمی‌کنند. به‌طور خاص، مایکل برتمن ناتمام‌بودن «برنامه‌ها»^۱ را مطرح می‌کند. برنامه‌ها وقتی برای اولین بار صورت‌بندی می‌شوند، معمولاً فقط کلیت رفتار آینده را تعیین می‌کنند. به‌طور مثال، فاعلی که صبح تصمیم می‌گیرد که عصر برود خرید، به یک‌باره برنامه کامل عصر را در ذهنش نمی‌چیند. او می‌تواند تصمیم خرید را اکنون بگیرد؛ اما تأمل درباره این را بگذارد برای عصر که به کدام مرکز خرید برود، چه چیزهایی بخرد، از کدام مسیر برود. فاعل در ابتدا که تصمیم می‌گیرد برود خرید، می‌داند که برنامه‌اش ناتمام است. او می‌داند که لازم است برنامه‌هایش را پیش از عمل جزئی‌تر بکند؛ اما حتی برنامه‌های بسیار مشخص و جزئی، معمولاً این‌طور نیست که تا جزئی‌ترین سطح فیزیکی مشخص کنند چه کاری باید انجام داد (Bratman, 2001: 208).

به‌همین ترتیب، حتی یک اصل بسیار مشخص شده

و جزئی شده مانند «هشت درصد از درآمد سالانه‌ات را به جمعیت هلال‌احمر بده»، عمل را کاملاً مشخص نمی‌کند؛ زیرا فاعل می‌تواند این پول را به‌صورت سالانه بدهد یا ماهانه بدهد یا هفتگی بدهد؛ او می‌تواند از طریق اینترنت بانک این کار را انجام دهد یا چک بدهد؛ او می‌تواند چک را با خودکار مشکی بنویسد یا با روان‌نویس آبی. در برخی از موارد، فرقی نمی‌کند که کدام یک از فردهای عمل را انجام دهد. به‌طور مثال، فرقی نمی‌کند که فاعل چک اهدای پول را با خودکار مشکی بنویسد یا با روان‌نویس آبی؛ اما در برخی از موارد دیگر، این پرسش که بهترین طریق اعمال نوع عمل تجویز شده یا توصیه شده در یک اصل اخلاقی کدام است، بسیار تعیین‌کننده است. به‌طور مثال، برخی طرق کمک به دیگران می‌تواند منت‌آمیز، اذیت‌کننده، خوارکننده و... باشد. برخی طرق راست‌گویی می‌تواند بی‌رحمانه باشد. برخی طرق نیکوکاری می‌تواند ناعادلانه باشد. مطلب دیگر این است که اعمال یک اصل بسیار مشخص شده و جزئی شده مانند «هشت درصد از درآمد سالانه‌ات را به جمعیت هلال‌احمر بده» می‌تواند طرق بهتر و طرق بدتر داشته باشد. برای مثال، اهدای پول از طریق اینترنت بانک به کاهش مصرف کاغذ کمک می‌کند و برای محیط‌زیست بهتر است. از ملاحظات فوق، این نتیجه حاصل می‌شود که اصل‌های اخلاقی مان را هر قدر هم که مشخص و جزئی کنیم، سیالیت اصل‌های اخلاقی در جریان اعمال از بین نمی‌رود. در پاراگراف قبل اشاره شد که برنامه‌ها نیز همین‌گونه‌اند. در بسیاری از موارد، پاسخ به این پرسش دشوار است که بهترین طریق اعمال نوع عمل تجویز شده یا توصیه شده در یک اصل اخلاقی کدام است. در اعمال و پیروی از نوع عمل مطرح شده در اصل‌های اخلاقی، کنارگذاشتن فردهای مختلف و رسیدن

¹ plan

غیرقابل جمع هستند. چرا جزئی‌گرایان معتقدند که اصل‌های اخلاقی با حساسیت به موقعیت قابل جمع نیستند؟ بسیاری از اندیشمندان، از جمله جزئی‌گرایان، معتقدند که اصل‌های اخلاقی سفت‌وسخت هستند و رفتار هم‌شکل را به همه فاعلان تجویز می‌کنند و به تفاوت‌های میان موقعیت‌ها و افراد حساس نیستند. این انتقاد، یعنی سفت‌وسختی در اخلاق، عمدتاً مبتنی بر تصور نادرست و بدفهمیدن ماهیت اصل‌های اخلاقی است. در این انتقاد توجه نمی‌شود که اصل‌های اخلاقی ضرورتاً سیال هستند. اصل‌های اخلاقی، با سیالیتشان، به اعمال‌های حساس به موقعیت مجال می‌دهند؛ زیرا نوع عمل را تجویز، منع، توصیه یا تحذیر می‌کنند؛ نه فرد عمل را. اینکه کدام فرد-عمل، بهترین طریق اعمال نوع عمل تجویز شده یا توصیه شده در یک اصل اخلاقی است، به جزئیات موقعیتی بستگی دارد که فاعل خود را در آن می‌بیند. این سیالیت، به چالش حساسیت به موقعیت، دقیقاً چه پاسخی می‌دهد؟ پاسخ این است که اصل‌های اخلاقی، هرچند خودشان عام هستند، منافاتی با «حساسیت به موقعیت» تشخیص‌های اخلاقی ندارند؛ چراکه اصل‌های اخلاقی دقیقاً به علت سیالیت و (کاملاً) مشخص‌نکردن عمل، در جریان اعمال نیازمند تشخیص‌های اخلاقی هستند. اصل‌های اخلاقی هرچند به علت عام بودن، «حساس به موقعیت» نیستند، به علت مشخص‌نکردن عمل «سیال» هستند و این امکان وجود دارد که قوه تشخیص، اصل‌های اخلاقی را در موقعیت‌های جزئی اعمال کند.

سیالیت در جریان اعمال، جلوی سفت‌وسخت بودن اصل‌های اخلاقی را می‌گیرد. اصل‌های اخلاقی به سبب این سیالیتشان، با حساسیت به موقعیت که برای فکر و عمل اخلاقی موفقی ضروری است، قابل جمع هستند؛ اما ممکن است اشکال شود که این

به یک فرد-عمل، گاهی بسیار دشوار است و از این رو، تأمل و تشخیص فراوان می‌طلبند. به طور مثال، در نظر بگیریید که فاعل در اعمال اصل کمک به دیگران، می‌خواهد به کسی که مورد زورگویی قرار گرفته است کمک کند. تصمیم‌گیری درباره اینکه آیا علیه زورگویان مداخله کند یا نه، می‌تواند سخت باشد. مداخله ممکن است وضعیت فرد مورد زورگویی را بدتر کند. اگر فاعل تصمیم به مداخله بگیرد، لازم خواهد بود که تصمیم بگیرد کدام یک از فرد-عمل‌های مختلفی که برای او مطرح است، مناسب‌ترین و کارآمدترین گزینه است. او در این تصمیم‌گیری‌ها، باید به جزئیات موقعیت جزئی‌ای که خود را در آن می‌بیند، توجه دقیق کند. در همین مثال، باید توجه کند که زورگویی کجا رخ داده است و چگونه بروز و ظهور یافته است. نسبت او با کسانی که زورگویی کرده‌اند، چیست و در مقایسه با آنها در چه جایگاهی قرار دارد. همه این ملاحظات، در تعیین اینکه او کدام فرد جزئی نوع عمل کمک به دیگران را باید انجام دهد، نقش دارند. در موقعیتی دیگر، کمک کردن به کسی که مورد زورگویی قرار گرفته است، ممکن است مقتضی انجام فرد جزئی بسیار متفاوتی باشد.

این تبیین، نشان می‌دهد که اعمال اصل‌های اخلاقی، نیازمند حساسیت به موقعیت است. جریان اعمال آنها، ناگزیر حساس به موقعیت است. به عبارت دیگر، اعمال آنها به خودی خود، حساسیت به موقعیت را می‌طلبند. سیالیت اصل‌های اخلاقی در جریان اعمال، ملازم نیاز به حساسیت به موقعیت است.

سیالیت اصل‌های اخلاقی در جریان اعمال، به اشکال مربوط به حساسیت به موقعیت نیز پاسخ می‌دهد. در این زمینه، جزئی‌گرایان معمولاً استدلال می‌کنند که اصل‌های اخلاقی، با حساسیت به موقعیت

سیالیت و (کاملاً) مشخص نکردن عمل، برای اصل‌های اخلاقی حسن نیست؛ بلکه عیب است؛ زیرا باعث می‌شود آنها نتوانند راهنمای عمل باشند. این اشکال از آنجا پدید می‌آید که در بحث فوق گفته شد تصمیم‌گیری‌های حساس به موقعیت را باید تشخیص اخلاقی برای ما انجام دهد؛ نه اصل‌های اخلاقی. آنچه در راهنمایی عمل بسیار مهم است، این است که تصمیم‌گیری‌های حساس به موقعیت را که در بسیاری از موارد دشوار نیز هستند، چگونه انجام می‌دهیم؟ اگر اصل‌های اخلاقی کمکی در این تصمیم‌گیری‌ها به ما نمی‌کنند، پس به چه کار می‌آیند؟ این، چالش مهم دیگری برای عام‌گرا پدید می‌آورد که برای پاسخ به آن باید بتواند نشان دهد اصل‌های اخلاقی برای تشخیص اخلاقی «لازم» هستند و تشخیص اخلاقی، به اصل‌های اخلاقی «وابسته و نیازمند» است. نگارنده در مقاله دیگری به این چالش پرداخته است (اصغری، ۱۴۰۲).

آنچه تا اینجا گفته شد، این است که اصل‌های اخلاقی در اعمال به تشخیص اخلاقی نیاز دارند و بنابراین، با وابستگی به موقعیت سازگار هستند؛ اما عام‌گرا چه می‌تواند بگوید درباره موقعیت‌هایی که در آنها ما یک فرد عمل را مجاز تشخیص می‌دهیم؛ درحالی که اصل اخلاقی ما نوع عمل مربوطه را منع می‌کند؟ دروغ گفتن اخلاقاً ممنوع است؛ اما ما در برخی موقعیت‌ها آن را نه تنها ممنوع تشخیص نمی‌دهیم، بلکه به طور مثال، تشخیص می‌دهیم که برای نجات جان کسی باید دروغ گفت. زیان‌رسانی اخلاقاً ممنوع است؛ اما در برخی موقعیت‌ها نه تنها ممنوع تشخیص نمی‌دهیم، بلکه تشخیص می‌دهیم که برای جلوگیری از زیان بزرگ‌تر باید زیان رساند. کشتن انسان‌ها (برخلاف خواست و اراده ایشان)، اخلاقاً غیرمجاز است؛ اما در موقعیت دفاع از خود

می‌تواند اخلاقاً مجاز باشد. دروغ گفتن، مناسب اخلاقی منفی دارد و عمل فاعل را بد می‌کند؛ اما وقتی فاعل مشغول «بازی دیپلماسی»^۱ است (که در آن دروغ گفتن جزء بازی است) به نظر می‌رسد دروغ گفتن اصلاً فاقد مناسب اخلاقی است. ایجاد لذت، مناسب اخلاقی مثبت دارد؛ اما وقتی لذت لذت‌بردن دیگرآزارانه باشد، ایجاد لذت مناسب اخلاقی منفی دارد. معمولاً چنین مواردی در پیش‌ذهن جزئی‌گرایان است و وقتی استدلال می‌کنند که اصل‌های اخلاقی با «وابستگی به موقعیت» در تعارض هستند (در قسمت ۳ گفته شد که وابستگی به موقعیت، عبارت است از اینکه مناسب اخلاقی توصیف‌های عمل، وابسته به موقعیت است). بحث سیالیت اصل‌های اخلاقی در جریان اعمال، کمکی به پاسخ به این چالش نمی‌کند. بحثی که این چالش می‌طلبد، بحث درباره «لغوپذیری» اصل‌های اخلاقی است. لغوپذیری یک اصل اخلاقی، اجمالاً عبارت است از اینکه آن اصل اخلاقی ادعا نمی‌کند که نوع عمل مذکور در آن همواره مناسب اخلاقی واحدی دارد.

۵. لغوپذیری اصل‌های اخلاقی عملی

منظور از لغوپذیری (قابلیت لغو) اصل اخلاقی، این است که می‌تواند اعمال نشود یا مغلوب شود. لغوپذیری، مفهوماً متمایز از سیالیت است.^۲ پیش از توضیح لغوپذیری، لازم است اشاره‌ای به تفاوت اصل‌های نظری و اصل‌های عملی شود. نگارنده در جای دیگری تفاوت میان اصل‌های نظری و اصل‌های عملی را به تفصیل بحث کرده است (اصغری، ۱۳۹۹):

^۱ نگاه کنید به: _____

[https://en.wikipedia.org/wiki/Diplomacy_\(game\)](https://en.wikipedia.org/wiki/Diplomacy_(game))

^۲ از جمله، نگاه کنید به: اصغری، ۱۳۹۹: فصل دوم، قسمت ۲.

سبب می‌شود که سخن‌گفتن از استثنا یا مثال نقض، در مورد اصل‌های عملی، بی‌معنی باشد. به‌طور مثال، یک مورد دروغ‌گویی مجاز، مثال نقض یا استثنایی بر اصل «دروغ‌نگو» نیست؛ در حالی که در مورد اصل‌های نظری، استثنا و مثال نقض کاملاً معنی دارد. به‌طور مثال، یک قوی مشکلی، مثال نقضی است بر تعمیم کلیه «همه قوها سفید هستند».

اگر لغوپذیری منحصر در استثناداری می‌بود، اصل‌های عملی نمی‌توانستند لغوپذیر باشند؛ چون بر اساس پاراگراف قبل استثنا در آنها معنی ندارد؛ اما لغوپذیری منحصر در استثناداری نیست و در مورد اصل‌های عملی، معنی معقول دیگری برای آن قابل‌شناسایی است. لغوپذیری اصل‌های عملی، به‌این معنی است که می‌توانیم جلو عمل به آنها را در یک موقعیت جزئی بگیریم. مایکل برتمن توضیح می‌دهد که وقتی من قصد می‌کنم که در هنگام رانندگی خودرو کمر بند ببندم، یا قصد می‌کنم هر شش ماه یک بار به دندان‌پزشکی بروم، یا قصد می‌کنم پس از یک روز پرمشغله و در خستگی تصمیم‌های مهم نگیرم، و قس علی‌هذا، قصد نمی‌کنم که هر طور شده چنان خواهم کرد. من قصد و تعهد نمی‌کنم که در موقعیت‌های اورژانسی هم کمر بندم را ببندم، یا قصد و تعهد نمی‌کنم که در زمان زلزله هم به دندان‌پزشکی بروم (Bratman, 1999: 88). شاید ما سعی کنیم همه قیدها را در اصل‌های عملی مان مشخص کنیم؛ اما برتمن به‌درستی یادآور می‌شود که در اکثر موارد به نظر می‌رسد این سعی نافرجام است؛ به‌جز قیدهای پیش‌پاافتاده‌ای مانند «مگر اینکه موقعیت، این‌گونه عمل کردن را نامناسب کند». به‌جای این سعی، ما باید بپذیریم که تقریباً در همه اصل‌های عملی، یک لغوپذیری ناگزیر وجود

فصل دوم). مقاله حاضر، به‌دلیل گنجایش محدود آن، ناگزیر است درباره این تفاوت به نکات مختصر زیر بسنده کند. کارکرد اصل‌های اخلاقی نظری این است که جمله‌های صادق درباره جهان بیان کنند. وقتی اصل‌های اخلاقی به‌عنوان اصل‌های نظری به کار می‌روند، اگر نوعی واقعیت اخلاقی را به‌درستی توصیف نکنند، باطل می‌شوند. اصل‌های اخلاقی نظری، مانند اصل‌های تجربی در علوم تجربی، مبتنی بر مشاهده برخی نظم‌ها هستند. اگر ما برای اصل موردنظر، موارد مؤید زیادی مشاهده کرده باشیم و هیچ مورد نقضی مشاهده نکرده باشیم، آن اصل مبنای محکمی دارد. اگر ما آن‌گونه که در نزاع معاصر جزئی‌گرایی-عام‌گرایی فرض می‌شود، اصل‌های اخلاقی را از مقوله تعمیم‌های نظری بدانیم، خواهیم گفت «موقعیت‌های جزئی باید بتوانند به‌عنوان آزمونی برای اصل‌های اخلاقی عمل کنند» (Dancy, 1993: 67).

اما کارکرد نظری، یگانه کارکرد اصل‌های اخلاقی نیست. اصل‌های اخلاقی وقتی به‌عنوان اصل‌های عملی به کار می‌روند، جهت تطبیقشان «جهان به کلام» است. کارکرد اصلی اصل‌های اخلاقی عملی، تغییر جهان است؛ نه حکایت و بازنمایی جهان. اصل‌های عملی، برای تغییر، راهنمایی یا کنترل رفتار فاعلان دارای توانایی تصمیم‌گیری به کار می‌روند. اصل‌های عملی از این لحاظ همانند «برنامه‌ها» و «رویه‌ها» هستند. رویه‌ای همچون «وقتی رانندگی می‌کنی، کمر بندت را ببند»، جمله‌ای درباره جهان بیان نمی‌کند؛ بلکه برای هدایت رفتار فاعلان در این جهان استفاده می‌شود. اصل‌های اخلاقی به‌مثابه «عزم‌های مدید» (نگاه کنید به: اصغری، ۱۴۰۲) هدفشان این نیست که جمله‌های صادق درباره جهان بیان کنند؛ بلکه این است که آن را شکل دهند. این،

دارد. موقعیت‌هایی می‌تواند وجود داشته باشد که در آنها لازم است ما کاربست یک اصل عملی را به اصطلاح «مسدود» کنیم؛ یعنی جلوی آن را بگیریم و آن را به کار نیندیم. مسدود کردن استفاده از یک اصل، با «کنار گذاشتن» و با «اصلاح» آن فرق دارد. به بیان برتمن، «لغوپذیری رویه‌های عام، این امکان را می‌دهد که کاربست رویه مسدود شود؛ بی آنکه رویه کنار گذاشته شود». برای مثال، من در یک موقعیت اورژانسی، رویه عام کمر بند بستن را کنار نمی‌گذارم؛ بلکه کاربستش بر این موقعیت جزئی‌ام را مسدود می‌کنم و در این موقعیت کاری به کمر بند نخواهم داشت (Bratman, 1999: 89-90). اصل‌های اخلاقی به مثابه عزم‌های مدید، اگر ما نتوانیم در یک موقعیت جزئی به آنها عمل کنیم، باطل نمی‌شوند یا کنار گذاشته نمی‌شوند. اگر من در یک موقعیت جزئی ناگزیر شوم یک عهدم را بشکنم تا جان کسی را نجات دهم، به این معنی نیست که اصل وفا به عهد را کنار گذاشته‌ام؛ بلکه فقط آن را به کار نبسته‌ام. حاصل اینکه: اصلی که در یک موقعیت جزئی اعمالش مسدود شود، در آن موقعیت جزئی لغو شده است؛ اما کلاً کنار گذاشته نشده است.

درباره اصل‌های اخلاقی عملی، تعادل ظریفی وجود دارد که باید به آن توجه کرد و باید آن را حفظ کرد. اصل‌های عملی و از جمله اصل‌های اخلاقی عملی، جهت تطبیقشان «جهان به کلام» است و صدق و کذب بر نمی‌دارند و کارکرد اصلی‌شان توصیف جهان نیست؛ اما بریده از جهان نیستند. یک برنامه خوب «برنامه‌ای است برای جهانی که من خود را در آن می‌یابم» (Bratman, 1999: 31). به طور مثال، اگر من در کشوری زندگی می‌کنم که در آن اکثر خودروها فاقد کمر بند ایمنی هستند، برای من بسیار دشوار خواهد بود که به رویه کمر بند بستن

خودم پای بند بمانم یعنی انجامش دهم. اصل عملی خوب، اصلی است که با جهان هماهنگ باشد؛ اما تأکید بیش از حد بر این جنبه لزوم هماهنگی با جهان، نباید کارکرد اساسی اصل‌های عملی را تحت الشعاع قرار دهد. اصل عملی را به آسانی نباید رها کرد. جهان را هم باید با اصل عملی هماهنگ کرد و گرنه اصلی باقی نخواهند ماند. فاعلی که خودش را در جهانی می‌یابد که در آن دائماً مجبور است عهدهایش را بشکند، نمی‌تواند به اصل «عهدهایت را نشکن» وفادار بماند؛ اما برنامه‌ها و عزم‌های مدید، چیزهایی هستند که افراد به آنها متعهد هستند و به تحقق آنها اهمیت می‌دهند. اصل‌های اخلاقی عملی به نحو بارزتر و برجسته‌تری این گونه هستند. فاعلان اخلاقی خوب، به آسانی اصل‌های اخلاقی‌شان را کنار نمی‌گذارند و می‌کوشند جهان را به گونه‌ای تغییر دهند که بتوانند مطابق با آنها زندگی کنند. فاعل اخلاقی‌ای که در جامعه‌ای زندگی می‌کند که در آن دائماً مجبور است دروغ بگوید و عهدهایش را بشکند، می‌کوشد این جامعه را تغییر دهد یا آن را ترک کند. بسیاری از اصل‌های عملی دیگر نیز کمابیش چنین هستند. فاعلی که به رویه کمر بند ایمنی بستن متعهد است، سعی خواهد کرد فقط با خودروهایی رانندگی کند که کمر بند ایمنی دارند.

نکته دیگری که درباره اصل‌های عملی حائز اهمیت است، این است که اگر عمل نکردن مطابق با یک اصل عملی مکرراً و در موقعیت‌های بسیار زیاد رخ دهد، بالاخره آن را نابود خواهد کرد. فاعلی که به یک اصل پای بند است، نه تنها به راحتی آن را مسدود نمی‌کند، بلکه در مسدود کردن آن وسواس و پروا و اکراه بسیار به خرج می‌دهد. اولویت وی باید مسدود نکردن اصل باشد. فاعل، رویه کمر بند بستن خود را وقتی بیمار اورژانسی به

من این اصل را برای یک رویه یا برنامه مهم‌تر مسدود نمی‌کنم؛ بلکه این اصل اساساً بنا نبوده است شامل موقعیت‌هایی بشود که در آنها خوردن این خوراکی‌ها با سلامت من در تعارض است. ما می‌توانیم با جزئی‌تر و مشخص‌تر کردن اصل‌هایمان، این نوع لغوپذیری را از آنها بزداییم. یعنی به‌جای اینکه اصل «در سبب غذایی روزانه‌ات غلات و سبزیجات و لبنیات را بگنجان» را بپذیریم، اصل «در سبب غذایی روزانه‌ات غلات و سبزیجات و لبنیات را بگنجان؛ مگر اینکه با سلامت در تعارض باشد» را بپذیریم. به‌جای اینکه اصل «دروغ‌نگو» را بپذیریم، اصل «دروغ‌نگو؛ مگر در بازی دیپلماسی» را بپذیریم؛ اما مشکل اینجا است که تلاش برای درج همه موقعیت‌هایی که یک اصل بنا نیست بر آنها حاکم باشد، اکثر این اصل‌ها را به‌نحوی کنترل‌ناپذیر طولانی خواهد کرد. علاوه‌براین، اصل‌های عملی بنا است ما را در جهانی که دچار تغییرات پیش‌بینی‌ناپذیر است، راهنمایی کنند. پیش‌بینی همه رخدادهای آینده غیرممکن است؛ بنابراین، بهترین حالت این است که فاعلان به‌گونه لغوپذیر اصل‌های عملی که عام‌تر است، پای‌بند باشند و در موقعیت‌های خاصی که پیش می‌آید، اصل‌های عملی را مسدود کنند. لزومی ندارد ما به‌دنبال مجموعه‌ای از اصل‌های اخلاقی عملی لغوپذیر باشیم.

صورت دوم، مربوط به موقعیت‌هایی است که اعمال دو یا چند اصل اخلاقی ما در تعارض با یکدیگر است و بنابراین، ما مجبوریم یک یا چند اصل را مسدود کنیم (این تعارض، تعارض اصل‌های اخلاقی با یکدیگر نیست؛ بلکه تعارضی است که موقعیت‌ها بین اعمال اصل‌ها سبب می‌شوند. چنان‌که در پاراگراف بعد توضیح داده خواهد شد، اولی تعارض ذاتی است؛ اما دومی تعارض امکانی است).

بیمارستان می‌رساند، می‌تواند مسدود کند؛ اما وقتی برای رسیدن به محل کار دیرش شده است، نمی‌تواند. فاعلان اخلاقی خوب، درباره عمل نکردن به اصل‌های اخلاقی، پروای بسیار دارد. تامس هیل در این زمینه اشاره می‌کند که مکرراً استثناکردن ممکن است در ابتدا فاعل را مجبور به بازاندیشی موضعش نکند؛ اما پس از مدتی او از خودش خواهد پرسید: اگر عملاً اصل‌هایمان را کنار گذاشته‌ام، چگونه می‌توانم در هر موقعیت استثنای ظاهره موجهه در کار بیاورم؟ به‌بیان او «کشتی‌هایی که زیاد سوراخ دارند، غرق می‌شوند و اصل‌هایی که زیاد وقفه دارند، دیگر کارکرد اصل را ندارند» (Hill, 1992: 200)؛ اما تأکید بر اینکه اصل‌های اخلاقی نباید بی‌پروا مسدود شوند، کفایت نمی‌کند؛ بلکه باید درباره باپروا مسدودشدن آنها تبیینی ارائه داد یعنی باید گفت که در چه صورت مسدودکردن یک اصل اخلاقی در یک موقعیت جزئی قابل قبول، بجا یا موجه است. به‌نظر نگارنده، دست‌کم در دو صورت زیر، مسدودکردن یک اصل اخلاقی قابل قبول است.

صورت اول، مربوط است به موقعیت‌هایی مانند خودداری از ایجاد لذت برای فرد دیگر آزار که از رنج فرد دیگر لذت می‌برد، دروغ‌گفتن در بازی دیپلماسی، و قس علی‌هذا. اصل عملی اهمیت‌دادن به لذت دیگران و اصل عملی دروغ‌نگفتن، اساساً شامل این موقعیت‌ها نمی‌شوند. این دو اصل، هرگز بنا نبوده است که حاکم بر چنین موقعیت‌هایی باشند. به یک مثال از بیرون حوزه اخلاق توجه کنیم. اگر من اصل گنجاندن غلات و سبزیجات و لبنیات در سبب غذایی روزانه را بپذیرم، قصد نمی‌کنم که این اصل شامل موقعیت‌هایی که بدنم دچار حساسیت به این خوراکی‌ها می‌شود نیز بشود. در این موقعیت‌ها

برای مثال، در برخی موقعیت‌ها ما چاره‌ای نداریم جز اینکه راست بگوییم؛ هرچند که این راست گفتن کسی را آزوده‌خاطر می‌کند، چاره‌ای نداریم جز اینکه عهدی را بشکنیم تا بتوانیم جان کسی را نجات دهیم، و قس علی‌هذا. مشکل در این جا این نیست که اصل‌های اخلاقی عملی بر موقعیت خاصی اساساً شمول نمی‌یابند؛ بلکه این است که در آن موقعیت جزئی نمی‌توانیم همه اصل‌ها را اعمال کنیم. موقعیت جزئی‌ای که فاعل خود را در آن می‌یابد، مانع تحقق با هم اصل‌ها می‌شود. یکی از ویژگی‌های این صورت دوم مسدودسازی این است که برخلاف صورت اول، اصل مسدودشده نیروی هنجاری‌اش را از دست نمی‌دهد و از خودش بقایا یا آثاری به جا می‌گذارد. یعنی هرچند ما نمی‌توانیم اصل مسدودشده را اعمال کنیم، این اصل دست‌کم پاسخ مناسبی را اقتضا خواهد کرد. به‌طور مثال، لازم است که ما برای شکستن عهد عذرخواهی کنیم، بعداً به دروغ ناگزیری که گفته‌ایم اعتراف کنیم، از زیانی که به کسی رسانده‌ایم احساس پشیمانی کنیم، و قس علی‌هذا.

تعارض اصل‌های عملی، بر دو گونه می‌تواند باشد: ذاتی، امکانی (O'Neill, 1996: 158-161). اصل‌هایی که تعارض ذاتی دارند، هرگز نمی‌توانند به‌طور هم‌زمان تحقق پیدا کنند. تلاش برای پذیرفتن چنین مجموعه‌ای از اصل‌ها دائماً تعارض‌های واقعی و لاینحل به وجود می‌آورد. به‌طور مثال، ما نمی‌توانیم هم به اصل «استقلال فکری داشته باش» پای‌بند باشیم هم به اصل «همیشه تسلیم تشخیص دیگران شو»؛ اما تلاش برای اعمال مجموعه‌ای از اصل‌های عملی، لزوماً به تعارض منجر نمی‌شود. اصل‌هایی که تعارض ذاتی ندارند، قابل جمع هستند و می‌توانند حداقل در برخی موقعیت‌ها، با هم تحقق یابند. چنین

اصل‌هایی ممکن است در تعارض‌های امکانی قرار گیرند. برای مثال، راست گفتن گاهی (اما نه همیشه) کسی را می‌آزارد؛ نجات جان انسان‌ها گاهی (اما نه همیشه) نیازمند دروغ گفتن است. تعارض امکانی، می‌تواند حتی در اعمال یک اصل عملی پدید آید (حتماً لازم نیست مجموعه‌ای از اصل‌های عملی در کار باشد). به‌طور مثال، نجات جان کسی، گاهی به قیمت جان کسی دیگر تمام می‌شود؛ پای‌بندی به اصل ارزشمندشمردن جان انسان‌ها، گاهی نیازمند دفاع و جنگ می‌شود (O'Neill, 1996: 159). موقعیت‌هایی پیش می‌آید که یک پزشک باید تصمیم بگیرد که جان مادر را نجات دهد یا جان جنین او را. این نوع از تعارض امکانی، تعارض بین اصل‌ها نیست؛ بلکه تعارض بین راه‌های اعمال یک اصل در موقعیت‌های جزئی است (O'Neill, 1996: 159). در هر دو نوع تعارض امکانی، تعارض بین نوع عمل‌های مذکور در اصل‌های عملی نیست؛ بلکه بین فردعمل‌ها است (در قسمت‌های قبلی، درباره‌ی نوع عمل و فرد عمل و نیز ارتباط این دو با اصل‌های عملی، سخن گفتیم). البته تعارض‌های امکانی، می‌توانند بسیار جدی باشند. در بسیاری از موقعیت‌ها، تعارض معلول خطاها یا قصورهای خود فاعل است. به‌طور مثال، شاید اگر او درباره‌ی پیامدهای دادن یک قول و پای‌بندی به آن بیشتر دقت می‌کرد، می‌توانست دچار تعارض نشود. در برخی موقعیت‌ها، تعارض معلول عواملی است که بیرون از کنترل فاعل هستند، به‌طور مثال، نهادهای ناعادلانه و خطاهای دیگران می‌تواند فاعلان اخلاقی را دچار تعارض‌های امکانی جدی کند. آگاهی به اینکه این تعارض‌ها امکانی است، برای فاعلان اخلاقی اهمیت دارد؛ چون به این معنی است که می‌توانند برای تغییر جهان تلاش

جهانش را به‌گونه‌ای سامان دهد که او را در تحقق برنامه‌اش یاری رساند. برنامه‌های مربوط به هدف‌ها، برنامه‌های فرعی مربوط به وسیله‌ها و مراحل را در ضمن خود دارند. تشکیل و پیگیری برنامه‌های فرعی، جزء لاینفک تحقق موفقیت‌آمیز برنامه‌های مدید است. اگر فاعلی ادعا کند برنامه مدید دارد، اما کاری برای پیاده‌سازی آن نکند، او برنامه ندارد؛ بلکه فقط آرزو دارد. دنبال کردن اصل‌های اخلاقی نیز همین‌گونه است. یک فاعل، با پذیرفتن مجموعه‌ای از اصل‌های اخلاقی، خودش را متعهد می‌کند به نحو خاصی زندگی کند. او خواهد کوشید زندگی و جهانش را به‌نحوی سامان دهد که او را در تحقق با هم همه اصل‌های اخلاقی‌اش یاری رساند. اصل‌های اخلاقی، علاوه بر اینکه می‌طلبند که فاعل در پی اعمال برخی نوع‌عمل‌ها باشد، می‌طلبند که فاعل درباره وسیله‌ها و شرایطی که برای تحقق با هم این اصل‌ها لازم است نیز بیندیشد. به‌طور مثال، فاعلی که اصل عدم‌بدکاری و اصل صداقت را می‌پذیرد، لازمه آن این است که فعالانه اجازه ندهد که موقعیت‌هایی که در آنها مجبور است برای جلوگیری از ضرر جدی دروغ بگوید و موقعیت‌هایی که در آنها مجبور است با راست‌گفتن به کسی ضرر بزند، رخ دهد. تحقق‌بخشیدن به یک اصل اخلاقی، فقط انجام‌دادن یک فرد-عمل در یک موقعیت جزئی نیست؛ بلکه بسیار مهم‌تر از آن، نحوی از زندگی کردن و اندیشیدن است. الزام‌هایی که اصل‌های اخلاقی ایجاد می‌کنند، فقط از این جهت خاص و به این معنی خاص «لغو‌ناپذیر» هستند. این، معنی ضرورتاً الزام‌آور بودن اصل‌های اخلاقی است. اصل‌های اخلاقی، چون سازگار هستند، می‌توانند ضرورتاً الزام کنند. اصل‌های اخلاقی عملی می‌توانند حداقل در برخی شرایط با هم تحقق یابند و از فاعلان اخلاقی طلب می‌کنند که

کنند؛ به‌نحوی که اصل‌های عملی‌ای که در تعارض امکانی قرار گرفته‌اند، قابل تحقق با هم شوند. اگر تعارض اصل‌های اخلاقی که به جلوگیری از اعمال برخی اصل‌ها منجر می‌شود، همواره و ضرورتاً اجتناب‌ناپذیر می‌بود، تأمل فاعلان درباره اینکه چگونه از نقض اصل‌های اخلاقی اجتناب کنند، بی‌حاصل می‌بود. با توجه به امکانی بودن تعارض‌ها بین اصل‌های اخلاقی، فاعلان اخلاقی نه تنها می‌توانند برای تغییر موقعیت جزئی‌ای که در آن قرار دارند و به تعارض منجر می‌شود، تلاش کنند، بلکه خیلی وقت‌ها وظیفه و الزام دارند که چنین کنند. در برخی موقعیت‌ها، این تغییر شامل پایان‌دادن به رابطه‌ای است که به تعارض منجر می‌شود، یا تغییر برخی ساختارهای نهادی یا برخی ویژگی‌های محیط خود.

براساس بحث چند پاراگراف اخیر، مسدود کردن اصل‌های اخلاقی در برخی موقعیت‌ها قابل قبول است؛ اما این به این معنی نیست که اصل‌های اخلاقی، راهنماهای عملی موقتی و ساده‌ای هستند که انتظار می‌رود و مجاز است افراد هر وقت خواستند، آنها را نادیده بگیرند. اصل‌های اخلاقی عملی، پای‌بندی‌ها یا عزم‌های مدید هستند که فاعلان را ضرورتاً مقید می‌کنند. عزم‌های مدید ما، چهارچوب نحوه زندگی کردن ما را تعیین می‌کنند. عزم‌های مدید، اعم از عزم‌های مدید اخلاقی هستند. برای مثال، کسی که برنامه دارد قهرمان ورزش حرفه‌ای بشود، به‌نحو خاصی زندگی خواهد کرد. او کار و زندگی اجتماعی‌اش را حول تمرین‌های ورزشی‌اش خواهد چید، رژیم غذایی خاصی را دنبال خواهد کرد، ممکن است به شهری دیگر که امکانات تمرینی بهتری دارد نقل مکان کند، و قس علی‌هذا. فاعلی که یک برنامه مدید را دنبال می‌کند، خواهد کوشید که زندگی و

بکوشند چنین شرایطی فراهم شود. این، منافاتی ندارد با رخ دادن تعارض‌های امکانی در سطح فرد-عمل‌ها، یعنی سطح اعمال اصل‌های اخلاقی توسط فاعل در یک موقعیت جزئی. اصل‌های اخلاقی عملی، به‌این‌معنی لغوپذیر هستند که در صورت تعارض در یک موقعیت جزئی، می‌توان به‌نحو موج‌ه از اعمال آنها خودداری کرد. خودداری کردن از اعمال یک اصل، غیر از اصلاح و غیر از کنار گذاشتن آن است. چون فاعلان اخلاقی نباید ملزم به انجام امر غیرممکن باشند، اهمیت دارد که تعارض‌هایی که پیش می‌آید ناشی از موقعیت‌های امکانی جزئی باشد و نه پیامد ضروری پذیرفتن مجموعه‌ای از اصل‌های اخلاقی. یعنی نباید این‌گونه باشد که مجموعه‌ای از اصل‌های الزام‌هرگز نتوانند با هم تحقق یابند. تعارض‌های اخلاقی، نمی‌توانند ذاتی باشند.

نتیجه‌گیری

به‌نظر بسیاری از افراد، فکر و مشی اخلاقی عادی و روزمره، پر از اصل‌ها است: به عهد‌های وفا کن؛ دزدی نکن؛ با دیگران چنان کن که می‌خواهی با تو کنند (قاعده طلایی اخلاق) و فلسفه اخلاق، مدت‌ها فرض غالبش این بوده است که اخلاق، اصل‌مند است؛ زیرا اکثر نظریه‌های هنجاری اخلاق، تلاش برای شناسایی، بیان و دفاع از اصل‌های اخلاقی (برخی از نظریه‌ها، یک اصل اخلاقی نهایی واحد) بوده‌اند؛ اما در چند دهه اخیر، این نگاه و این فرض، مورد پرسش و مخالفت قرار گرفته است؛ به‌ویژه از سوی محققان موسوم به جزئی‌گرایان اخلاقی. نگارنده در این مقاله موقعیت‌وابستگی مناسب اخلاقی توصیف‌های عمل را که یک مبنای متافیزیکی مخالفت جزئی‌گرایان اخلاقی با اصل‌مندی در اخلاق

است، تبیین کرده است. به‌اعتقاد نگارنده، این موقعیت‌وابستگی، گزاره درستی است. این گزاره به‌تنهایی استدلالی برای کنار گذاشتن اصل‌های اخلاقی از فکر اخلاقی فراهم نمی‌کند؛ بلکه گزاره دیگری باید مطرح شود. آن گزاره این است که اصل‌های اخلاقی با موقعیت‌وابسته بودن مناسب اخلاقی توصیف‌های عمل، ناسازگار هستند. اگر هر دو این گزاره‌ها را بپذیریم، نتیجه‌ای که به دست می‌آید این است که باید اصل‌های اخلاقی را از فکر اخلاقی کنار گذاشت. این نتیجه، درباره فکر اخلاقی درست است و بنابراین، شناخت‌شناسانه است. مدافع نظریه‌های اصل‌مند اخلاق (عام‌گرا)، برای حفظ موضعش، ناگزیر از مخالفت با این نتیجه است. برای رد این نتیجه باید یکی از گزاره‌های مذکور رد شود. نگارنده معتقد است که عام‌گرا نمی‌تواند و نباید در گزاره اول مناقشه کند؛ بلکه می‌تواند و باید گزاره دوم را رد کند. در مقاله حاضر، گزاره مذکور به‌بیان کلی چنین رد شد: اصل‌های اخلاقی، چون دارای سیالیت در جریان اعمال هستند و لغوپذیر هستند، با موقعیت‌وابستگی سازگار هستند.

منابع

- اصغری، سیدعلی (۱۳۹۹). تبیین مسئله جایگاه اصل‌های اخلاقی و تشخیص مبنی بر دلایل جزئی عمل در فکر اخلاقی و پاسخ به آن. طرح پژوهشی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اصغری، سیدعلی (۱۴۰۲). لزوم اصل‌های اخلاقی برای تشخیص اخلاقی. تأملات فلسفی، ۱۳(۲۸).
- Anscombe, G. E. M. (2000). *Intention*. Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Austin, J. L. (1957). A plea for excuses. *Proceedings of the Aristotelian Society*, New Series, 57:1-30.

- N. Zalta (Ed.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (2009 ed.). Standforrd University.
<http://plato.stanford.edu/entries/moral-particularism/>
- Hill, T. E. Jr. (1992). Making exceptions without abandoning the principle: or how a Kantian might think about terrorism. In T. E. Hill Jr., *Dignity and Practical Reason in Kant's Moral Theory* (pp. 196–225). New York: Cornell University Press.
- McKeever, S. and M. Ridge (2006). *Principled Ethics: Generalism as a Regulative Ideal*. Oxford: Clarendon Press.
- McNaughton, D. (1988). *Moral Vision: An Introduction to Ethics*. Oxford: Wiley-Blackwell.
- O'Neill, O. (1996). *Towards Justice and Virtue: A Constructive Account of Practical Reasoning*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ross, W. D. (2002). *The Right and the Good* (Stratton-Lake, P., Ed.). Oxford: Oxford University Press.
- Bentham, J. (1996). *An Introduction to the Principles of Morals and Legislation* (J. H. Burns and H. L. A. Hart, Eds.). Oxford: Oxford University Press.
- Bratman, M. (1999). *Intention, Plans, and Practical Reason*. Stanford: Center for the Study of Language and Information.
- Bratman, M. (2001). Taking plans seriously. In E. Millgram (ed.), *Varieties of Practical Reason* (pp. 203–19). Cambridge: Cambridge University Press.
- Dancy, J. (1981). On moral properties. *Mind*, 90, 367–85.
- Dancy, J. (1982). Intuitionism in meta-epistemology. *Philosophical Studies*, 42, 395–408.
- Dancy, J. (1983). Ethical particularism and morally relevant properties. *Mind*, 92, 530–47.
- Dancy, J. (1993). *Moral Reasons*. Oxford: Blackwell.
- Dancy, J. (2004). *Ethics Without Principles*. Oxford: Clarendon Press.
- Dancy, J. (2009). Moral Particularism. In E.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی